روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۵ اذان مغرب ۱۹:۵۲ اذان صبح فردا ۵:۰۹ طلوع آفتاب ۶:۳۶

شنبه ۹ شهریور ۱۳۹۲ • ۲۳ شوال ۱۴۳۴ • ۳۱ آگوست ۲۰۱۳ • سال یازدهم • شماره ۱۸۲۰ • ۱۶صفحه

آلبوم «کی می‌رسد باران» کیوان ساکت منتشر می‌شود

ایسنا: مدیرعامل موسسه فرهنگی-هنری راوی آذرکیمیا، از انتشارآلبوم «کی می‌رسد باران» به آهنگسازی کیوان ساکت و خوانندگی سینا سرلک خبر داد. رضا مهدوی گفت: این آلبوم با شعر و دکلمه هرمز ناصرشریفی به همراه هشت قطعه با تنوعات ملودیک، کلام و نوع خوانش آوازی و ریتم همراه است که در نوع خود بدیع و ممتاز در فضای شنیداری معاصر جلوه‌گری خواهد داشت. او ادامه داد: آلبوم «کی می‌رسد باران» اول مهر پخش سراسری می‌شود.

طهران‌نگاری

داروی بیماران فقیر؛ رایگان

احمد مسجدجامعی

● در کنار دکه حسین یخی، چندی بعد بساط جگرکی راه افتاد. شعبان یکی از اهالی و به اصطلاح «لات محل» بود که بنا بر دلایلی به زندان می‌افتاد و با کمک اهالی آزاد می‌شد و باز با کمک همان‌ها بساط کسب‌وکار برایش فراهم می‌آمد تا منبع درآمدی داشته باشد. به هر حال او لات محله ما بود ولی مال و ناموس مردمان از او امان داشتند.

تزریقات محل هم داستانی داشت. ما سالی یک‌بار واکسن‌کوبی می‌شدیم. آمپول‌زن ما یکی در همان ابتدای کوچه بود که تابلویی هم نداشت و دانشجو رشته پزشکی بود. دیگری دختری جوان بود که با همان وضع پرستاران آن موقع رفت‌وآمد می‌کرد و سومی که مورد اعتماد پدرم بود، در داروخانه دکتر علوی روبه‌روی بازار آهنگرها کار می‌کرد و گاهی برای تزریقات به منزل می‌آمد. همین که بساط آمپول‌زنی را از کیف مشکی درمی‌آورد، قلب ما از جا کنده می‌شد؛ آنگاه در جعبه‌ای فلزی را که آمپول در آن قرار داشت باز می‌کرد. قدری الکل از شیشه‌ای که همراه داشت روی آن می‌ریخت و پنبه‌ای آغشته به الکل در آنجا می‌نهاد، پایه‌هایی روی آن قرار می‌داد؛ سپس جعبه‌ای مخصوص را روی پایه‌ها می‌گذاشت. وسایل تزریقات را در جعبه فلزی‌ای قرار می‌داد و درون آن آب می‌ریخت. الکل را آتش می‌زد. شعله زیبایی روشن می‌شد و طاقت ما را طاق می‌کرد. بالاخره با جوشیدن آب، آمپول استریلیزه می‌شد. آنگاه اجزای آمپول را به هم وصل می‌کرد و سوزن را روی آن قرار می‌داد. تقریبا نفس‌های ما به شماره می‌افتاد. آنگاه آمپول می‌زدیم در حالی که از خجالت یا ترس از گریه خودداری می‌کردیم؛ هرچند چشمانمان اشک‌آلود می‌شد. آمپول‌زن چشمانی به رنگ آبی داشت و ما از هرکسی که چشم آبی داشت وحشت داشتیم. بعدها شنیدیم که آمپول‌زن ما با جمع‌آوری پول‌های دکتر علوی گریخته است. او همه‌کاره داروخانه بود و پس از آن دکتر علوی داروخانه را به دکتر بهزادی که داروساز جوان و بالیاقتی بود فروخت و ما خوشحال شدیم که دیگر از دست او خلاص می‌شویم اما این خلاصی ادامه نیافت و جای او را دکترجواهریان گرفت. او آدم خیری بود و موقوفات زیادی بر جای گذاشته است. کارش تفاوتی با آمپول‌زن قبلی نداشت جز آنکه لاشه آمپول‌ها را در جیبش گذاشته و با خود می‌برد. در اطراف کوچه مسجدجامع چند پزشک مطب داشتند یکی از آنها در کوچه غریبان بود به نام دکتر اعظم ضرابی. ضرابی عمری طولانی را پشت‌سر گذاشته بود و حکمت قدیم را هم می‌دانست. او خود به بیماران کمک کرد و نسخه‌های بیماران فقیر را برای آقا محمد دواخانه‌ای و مغازه بصیر عطار در بازار مسجدجامع می‌فرستاد تا بی‌هیچ هزینه‌ای داروهای شیمیایی یا گیاهی مورد نیاز خود را دریافت کنند.

ادامه دارد

آکادمی

جشن تولد «پاول وینوگرادوف» در فرهنگسرای اشراق

● **گروه علم:** امروز (شنبه ۹ شهریور)، «پاول وینوگرادوف»، که هم‌اکنون در ایستگاه فضایی اقامت دارد، ۶۰ ساله می‌شود، به همین دلیل دوستداران این فضانورد تصمیم گرفته‌اند، جشن تولد او را در سالن نمایشگاه «انسان و فضا» در فرهنگسرای اشراق (خیابان جشنواره) برگزار کنند. گفتنی است چند سال پیش «سیروس برزو»، روزنامه‌نگار علمی و پیشگام ترویج دانش فضایی به «وینوگرادوف» پیشنهاد کرد کارت‌پستال‌های مینیاتور استاد «فرشچیان» را به فضا ببرد و به این ترتیب در سال ۱۳۸۵، نخستین نمایشگاه هنری در فضا تشکیل شد. اکنون «سیروس برزو» تصمیم گرفته است برای قدردانی از این فضانورد، جشن تولدش را در ساعت شش عصر در فرهنگسرای اشراق برگزار کند. علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به وبلاگ استاد «برزو» به نام «موج» و نشانی (cborzu. mihanblog. com)، هم بیشتر در جریان ماجرای فرستادن مینیاتورهای استاد «فرشچیان» به فضا قرار گیرند و هم زادروز «وینوگرادوف» را به زبان‌های فارسی، انگلیسی یا روسی به وی تبریک بگویند. استاد «برزو» نیز قول داده است این نظرها را هم از طریق ایمیل به او برساند و هم بعدا آنها را روی کاغذهای تذهیب‌شده زیبا، به شکل یک کتاب زیبا چاپ و به همراه هدیه‌هایی از صنایع دستی و هنر ایرانی به «وینوگرادوف» تقدیم کند. شرکت در این مراسم برای عموم، آزاد و رایگان است.

کافه نظر

بزرگداشت سریع‌ترین دونده جهان در روز ملی یوزپلنگ

شرق: ماده یوز با سه‌توله‌اش روانه چشمه آبی در نزدیکی شهر بافق می‌شود. هوای شهریورماه داغ یزد آب برکه‌ها را در دهان زمین خشک کرده و یوزپلنگ برخلاف عادتش مجبور است برای رفع تشنگی به روستا نزدیک شود. استقبال مردم از حیوان تشنه اما با بیل‌وکلنگ است، مادر زخمی می‌شود، دو توله درجا می‌میرند و توله سوم، این بخت را پیدا می‌کند که باقی زندگی‌اش را در قفسی در پارک پردیسان بگذراند. ۱۹ سال از این کشتار شوم می‌گذرد و چند سالی است که روز نهم شهریورماه را به همین بهانه، روز یوزپلنگ آسیایی نام‌گذاری کرده‌اند؛ موجودی که نسلش در تمام زیستگاه‌ها رو به نابودی گذاشته و تنها در بخش‌هایی از ایران است که می‌توان هنوز به وجودش امید بست. آنهایی که این روز را به نام یوزپلنگ آسیایی نام‌گذاری کرده‌اند، امیدوارند هر روز به سطح آگاهی مردم درباره حیات‌وحش و گونه‌های در حال انقراضش و به‌خصوص یوزپلنگ افزوده شود. گربه‌سانی که زیستگاه‌هایش هرروز بیشتر از قبل در خطر دست‌اندازی قرار گرفته و طعمه‌هایش روزبه‌روز کمتر و کمتر می‌شود.

علیرضا جورابچیان ◀ مدیر پیشین پروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی

واقعیت آن است که روند شتابان کاهش جمعیت یوزپلنگ در کشور هرروز پرشتاب‌تر از روز قبل است، اطمینان از کاهش جمعیت یوز چیزی نیست که نیاز به ادله فراوان داشته باشد، کافی است از هریک از محیط‌بانان زیستگاه‌های یوز بپرسید در سال جاری چندبار یوز دیده‌اید؟ چندبار ردپای تازه آن را یافته‌اید؟! عدم توجه به مناطق و حفاظت زیستگاه‌ها، عدم حمایت از استان‌ها و کاهش انگیزه پرسنل زیستگاه‌ها در کنار محدودیت‌های مالی همگی باعث خواهند شد تا سال‌ها تلاش تعداد زیادی از مدیران، کارشناسان و محیط‌بانان داخل زیستگاه‌ها خیلی سریع‌تر از آن چیزی که تصور می‌توان کرد، نقش بر آب شود. پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی نماد حفاظت از گونه‌ای است که سال‌ها افتخار مدیران سازمان بوده و امروزه نیز به‌طور قطع بیش از هر زمان دیگر طی ۵۰سال عمر سازمان به توجه و حمایت جدی‌تری نیاز دارد. در مورد یوزآسیایی، تمام تلاش‌ها در درجه اول باید متمرکز شود بر حفاظت از زیستگاه‌ها، افزایش محیط‌بانان این زیستگاه‌ها و کمک به فرهنگ‌سازی در مردم.

ناصر کرمی ◀ فعال محیط‌زیست

آخرین آمار مستند درباره تعداد قلاده‌های باقیمانده از یوزپلنگان ایران، حکایت از آن دارد که از این حیوان تنها ۵۰قلاده در کشور باقی‌مانده است. واقعیت این است که وقتی بحث درباره بقای یک گوشتخوار بزرگ‌جثه مثل یوزپلنگ در میان باشد، تعداد ۵۰قلاده نمی‌تواند امیدی در نجات این گونه زنده کند. در چنین شرایطی، ممکن است شانس و شرایط مناسب زیستگاه‌ها، به بقای یوزپلنگ ایرانی کمک کند، منتها، ما حتی چنین شرایط اولیه‌ای را هم نداریم؛ هنوز زیستگاه‌های ما به‌خوبی کنترل نمی‌شوند، روند خشکسالی، اصلی‌ترین دشمن پوشش گیاهی این مناطق است و به همین میزان، حضور طعمه در زیستگاه‌ها کاهش یافته که به کاهش تعداد یوزپلنگ‌ها خواهد انجامید. از سوی دیگر جمعیت کم‌تعداد یوزپلنگ‌ها نیز باعث می‌شود که این حیوان درون‌آمیزی کرده و ژن‌های ضعیف تقویت شوند و مدام از شانس یوزپلنگ برای بقا کم شود. در یک قرن گذشته ما شیر و ببر خود را به‌طور کامل از دست داده‌ایم و زنگ خطر نابودی یوزپلنگ نیز در حال نواخته‌شدن است. طرح‌هایی که برای حمایت از یوزپلنگ و زیستگاه‌هایش در کشور انجام می‌شود بر این اساس است که حضور انسانی، حق حیات را از دیگر حیوانات ساکن بر کره زمین نگیرد و ظلمی که انسان به طبیعت روا می‌دارد را کاهش دهد. واقعیت این است که زندگی خودخواهانه ما، باعث شده که حق همه حیوانات حیات وحش و به‌خصوص یوزپلنگ گرفته شود و از آنجا که این حیوان در راس هرم غذایی قرار دارد، در صورت نابودی‌اش، تا قاعده هرم شاهد آشفتگی خواهیم بود. در شرایط فعلی، انقراض یوز نشان‌دهنده اضمحلال طبیعت است. یوزپلنگ می‌تواند یکی از نمادهای مهم طبیعت ایران باشد و به‌عنوان برند کشور محسوب شود به همین دلیل آن را جزیی از میراث طبیعی ایران می‌دانند و چطور است که مردم از تخریب آثار میراث تاریخی مثلا تخت‌جمشید ناراحت و نگران می‌شوند، به همان اندازه نیز، مرگ یوزپلنگ و انقراض نسل آن خطرناک و ناراحت‌کننده است.

بهاره رهنما ◀ بازیگر

مدتی قبل در پروژه‌ای با عنوان «تو می‌مانی» حضور پیدا کردم که در مورد وضعیت حیات‌وحش ایران با تمرکز بر وضعیت یوزپلنگ آسیایی بود. باید بگویم که چنین فرصتی برای همه ما مغتنم است، فرصتی که به دست آورده‌ایم برای نشان‌دادن تعهدمان به حیات‌وحش کشور و آنچه قرار است از نسل ما برای نسل‌های بعدی کشورمان باقی بماند. جدا از آنچه که همیشه به‌صورت شعاری گفته می‌شود، جمعیت جامعه ما، جمعیت جوانی است که ما نسبت به آن مسوولیم و برای ادای این مسوولیت در حوزه‌های مختلف باید تمام سعی‌مان را انجام دهیم. حفاظت از یوزپلنگ‌ها، از این دریچه مهم‌ترین وظیفه ماست. این حیوان نمادی است از حیات‌وحش ایران و زنده نگه‌داشتن نسل آن شاهدی است بر این مدعا که ما توانایی حفظ حیات‌وحش و محیط‌زیست کشورمان را به‌خوبی داریم.

مرگ مولف

نهم شهریورماه؛ سالروز غرق شدن «صمد بهرنگی»

حالا جزو کلاسیک‌هاست

محمود برآبادی
نویسنده کتاب‌های کودکان

اردیبهشت‌ماه بود که همراه گروهی از نویسندگان به منطقه آزاد تجاری «جلفا» رفتیم و سپس از آنجا از کنار رود «ارس» به کلیسای قدیمی «سن‌استپانوس» رهسپار شدیم.

در تمام مدتی که اتوبوس از جاده حاشیه ارس، گاه به رودخانه نزدیک و گاه از آن دور می‌شد، من که صندلی جلو و کناردست راننده نشسته بودم، به مردی فکر می‌کردم که رود او را از ما گرفته بود. ارس گل‌آلود بود و گاه عریض و گاه پهن می‌شد، اما در همه حال آرام بود و خروشی نداشت. راننده که محلی بود و البته نمی‌دانست من به چه فکر می‌کنم، گفت: «اینجوری‌اش نبین خیلی خطرناک است. ظاهرش آدم را گول می‌زند.»

شاید این رود آرام «صمد» را هم با همه زیرکی گول زده است. ما که در آن سال‌ها دل پری از نظام داشتیم، غرق‌شدن صمد را هم به حساب کارنامه سیاه آن نوشتیم. اما واقعیت – که بعدها معلوم شد- این بود که صمد خود در ارس غرق شده و توطئه‌ای در کار نبوده است. در تمام مدتی که در کنار راننده خوش‌لهجه نشسته بودم به این فکر می‌کردم که اگر «صمد بهرنگی» غرق نمی‌شد، چه سرنوشتی پیدا می‌کرد؟

آیا مانند بسیاری از دوستان و شاگردانش به جریان «سیاهکل» می‌پیوست و دیر یا زود در درگیری کشته و یا در زندان اعدام می‌شد یا به کار ادبیات می‌پرداخت و حرکت فرهنگی‌اش را ادامه می‌داد؟ پاسخ به این سوال دشوار است. من از بسیاری، چه در زندان و چه در بیرون، چه در آن سال‌ها و چه سال‌های بعد پرسیده‌ام اما به جواب درستی نرسیده‌ام و سوال دیگر: کدام راه درست‌تر بود؟ آیا اگر راه دوم را انتخاب می‌کرد، این موقعیت و جایگاهی را که الان در جامعه دارد، پیدا می‌کرد؟ البته اکنون شاید پاسخ به سوال دوم، در دهه ۹۰ راحت‌تر باشد اما در آن سال‌ها پاسخ به این سوال هم آسان نبود. تاریخ با اگرها سروکار ندارد، بلکه تاریخ آن چیزی است که رخ داده.

اکنون درباره صمد بهرنگی می‌توان گفت نویسنده‌ای است که در سال‌های دهه ۴۰ که نظام حاکم، ادبیات بی‌بو و خاصیت و به‌اصطلاح پاستوریزه را ترویج می‌کرد و ادبیات را تنها برای سرگرمی می‌خواست، چنین ادبیاتی را قبول نکرد و کارکردی جدید از ادبیات را دنبال کرد که کمترین وجه آن ایجاد آگاهی طبقاتی و بیشترین حد آن، شوریدن علیه وضع آن روز بود. آثار صمد بهرنگی اکنون جزو کلاسیک‌ها محسوب می‌شود. البته در حوزه ادبیات کودک ایران و به‌همین دلیل آغازگربودن ممکن است اشکالات فراوانی از لحاظ مضمون، زبان و مخاطب‌شناسی داشته باشد و چه‌بسا خود او اگر می‌ماند و راهش را ادامه می‌داد، این اشکالات را برطرف می‌کرد. همچنان که سایر آثار کلاسیک نیز از این قاعده بیرون نیستند. جایگاه او نزد اهالی قلم نه‌تنها به‌خاطر داستان‌هایی است که نوشته یا کارهای پژوهشی است که کرده، بلکه به‌دلیل آغازگربودن و ایمانی است که به کار و راه خود داشته است.

کارتون خواب

احسان گنجی
ehsanganji58@gmail.com

زاویه دید

قهرمان من گم شده!

زهرا حیدری

باوجود اینکه فرزندان من بزرگ شده‌اند و به نظر می‌رسد نیازی به بازی‌کردن با آنها نیست اما من طبق عادت دوران کودکی‌شان همچنان گاهی باب بازی را باز می‌کنم و فرصتی برای خندیدن و باهم‌بودن ایجاد می‌شود، اسم‌فامیل بازی می‌کنیم، مشاعره و اگر حوصله داشته باشند نقطه‌بازی. یکی از بازی‌هایی که از همان دوران برای من خیلی جالب بوده بازی فرافکنی است که علاوه بر جنبه سرگرمی، برای من به‌عنوان مادر فرصتی را فراهم می‌کرد که به آنچه در سر دارند و دیدگاه‌ها و نظراتشان آگاه شوم بدون اینکه به‌نظر برسد دارم در افکارشان تجسس می‌کنم. به آنها می‌گویم: یک کلمه می‌گم اولین کلمه‌ای که بدون فکر به ذهنتون می‌رسه به من بگید. جواب‌هایشان واقعا جای تحلیل دارد. گاهی چیزهایی می‌گویند که اصلا فکرش را هم نمی‌کنم. چندروز پیش که مشغول مطالعه کتاب «قدرت اسطوره /جوزف کمبل» بودم یک کلمه به ذهنم رسید به دخترم گفتم اولین کلمه‌ای که به ذهنت میرسه بگو و گفتم «قهرمان» بدون معطلی گفت: «هادی ساعی» گفتم: «قهرمانی» گفت: «مدال طلا» به‌سراغ فرزند کوچک‌ترم رفتم و همان کلمات را به او گفتم و او بی‌درنگ گفت «علی دایی» و «کاپ».

به فکر فرو رفتم، اگر این بازی برعکس می‌شد و از من این سوال پرسیده می‌شد من چه می‌گفتم؟! انگار واقعا قهرمانم را گم کرده‌ام، یک روز «ریزعلی» دهقان فداکار بود، یک روز پطرس، بزرگ‌تر که شدم سریال «ابن‌سینا» که پخش می‌شد ابوعلی‌سینا قهرمانم شد اما خیلی وقت بود به قهرمان فکر نکرده بودم. واقعا انگار گمش کرده‌ام! اگر از شما بپرسند قهرمان شما کیست چه جوابی دارید؟ با شنیدن جواب‌های فرزندانم هم خوشحال شدم و هم ناراحت. خوشحال شدم که قهرمانان فرزندان من افتخارآفرینان مطرحی هستند اما ناراحتی‌ام به‌خاطر کلمه دوم بود «قهرمانی». قهرمانی از نظر آنها فقط در میدان ورزش اتفاق می‌افتد و این جای تامل دارد... انگار شهرت و قهرمانی یکی شده!

بسیاری از الگوهای قهرمانی نشانه‌ها و ویژگی‌های همان قهرمانان افسانه‌ها و اساطیر را دارند که در اساطیر همه مردم دنیا تقریبا از الگویی یکسان پیروی می‌کنند. اگرچه تصاویری که از قهرمانان دوران کهن ارایه می‌شود در دنیای امروزی نامانوس است:

اگر اشتر و اسب و استر نباشد/ کجا قهرمانی بود قهرمان را؟ (ناصرخسرو)

اما به‌لحاظ شخصیت و منش قهرمانی کم نیستند انسان‌هایی که در دنیای امروزی قهرمانند و چه‌بسا ناشناخته و مهجور.

«قهرمان انسانی است که چیزی ورای دستاوردها یا تجارب معمول را یافته یا انجام داده است. قهرمان کسی است که زندگی خود را نثار چیزی بیش از خود کرده است. در داستان‌های اساطیری قهرمانان دو نوع کردار انجام می‌دهند: یکی کردار جسمانی است که در آن قهرمان دست به اقدامی شجاعانه در نبرد می‌زند یا زندگی کسی را نجات می‌دهد. نوع دیگر کردار معنوی است که قهرمان یاد می‌گیرد گستره ماوراء طبیعی زندگی معنوی انسان را تجربه کند و سپس با پیامی بازگردد. ماجراجویی معمول قهرمان در اینجا با شخصی آغاز می‌شود که چیزی از او گرفته شده یا حس می‌کند در تجارب معمول موجود یا مجاز برای اعضای جامعه‌اش چیزی کم است. این شخص به یک نوع ماجراجویی‌های خارق‌العاده دست می‌زند تا آنچه را که از دست داده، بازگرداند یا نوعی اکسیر حیات را کشف کند. ماجرا غالبا در یک دوره شامل رفت‌وبرگشت اتفاق می‌افتد. قهرمان، آزمایش‌های دشواری را پشت‌سر می‌گذارد تا معلوم شود آیا واقعا مرد این میدان هست یا نه؟ البته مساله اصلی نثارکردن خود به‌پای هدفی بزرگ‌تر یا شخصی دیگر است و این همان آزمایش دشوار نهایی است. هنگامی که فکرکردن به خود و صیانت نفس، جایگاه درجه اول خود را از دست می‌دهد تحولی حقیقتا قهرمانانه است. تحول نوعی از آگاهی به‌نوع دیگر، شما به شیوه‌ای فکر می‌کرده‌اید و اکنون باید به شیوه‌ای دیگر فکر کنید. بسیاری از قهرمانان، زندگی خود را فدا می‌کنند اما اسطوره می‌گوید که از دل زندگی فداشده، زندگی تازه‌ای پدیدار می‌شود. آنچه پدید می‌آید شاید زندگی قهرمان نباشد اما یک زندگی تازه و نوع تازه‌ای از بودن و شدن است» (برداشت پراکنده‌ای از قدرت اسطوره)

اگرچه قهرمانتان مراقب شماست شما هم مراقب او باشید.

از هر نظر بی‌ضرر

سرخط خبرها

پوریا عالمی

نسبت معکوس

رییس دفتر آقای روحانی، نهاوندیان، گفت: عدالت با شعار تند حاصل نمی‌شود.

ولی ما چندسال شاهد بودیم که با شعار عدالت رفتار آدم تند می‌شود.

آب سیاسی

وزیر کشور، حل مشکلات مربوط به آب را از اولویت‌های اصلی این وزارتخانه دانست. (مهر)

گویا به‌خاطر مصرف زیاد آب و آب‌بستن به چیزها، آب وزارت کشور قطع شده که وزیر خودش از امروز افتاده تا مشکل آب را حل کند.

همکاران زلزله

فعالان فرهنگی و هنری هرمزگان طی بیانیه‌ای نسبت به عواقب تصمیم غیرفرهنگی مسوولان شهری بندرعباس درخصوص تخریب قدیمی‌ترین کتابخانه این شهر هشدار دادند.

ما تعجب می‌کنیم. چرا نمی‌گذارید مسوولان مربوطه کارشان را بکنند؟

ببینید، تخریب آثار فرهنگی، باستانی، محیط‌زیست و غیره، کارشناسی‌شده است. چطوری؟ اینطوری که مگر ایران زلزله‌خیز نیست؟

مگر قرار نیست زلزله بیاید؟ خب. وقتی ما آثار باستانی و فرهنگی نداشته باشیم، زلزله دودوتا چهارتا می‌کند می‌بیند نمی‌صرفد بیاید و ما را تکان‌تکان بدهد.

چون ما ضرر نمی‌کنیم؟ چرا؟ آفرین. چون چیزی برای از بین رفتن و خراب شدن نداریم. چرا؟ آفرین. چون مسوولان مربوطه قبلا زحمتش را کشیده‌اند.

ما فقط خواهشمندیم یا مسوولان با مرکز لرزه‌نگاری در کشور هماهنگ باشند، یا مرکز لرزه‌نگاری کشور میزان خرابی بعضی از مسوولان را اعلام کند و بگوید هر کدام چند ریشتر خرابی به‌بار می‌آورند.

قلم‌انداز

شبیه‌خوانی

سیروس ابراهیم‌زاده

● دوستان بی‌شمار دور و بر را فراموش کرده‌ایم و بر دشمنان درکمین‌نشسته درون خویش عشق می‌ورزیم.

● در محله عودلاجان کمتر کسی بود که «حاج‌حسین قصاب‌باشی» را نشناسد، از سخا و صفای او برخوردار نشود و به‌نحوی دست کرم او را نفشرده باشد که انسان بود و مهرپرور. دیده بودیم در مناسبت‌های عیدقربان و غیره پیش از آنکه به بازوی زور گوسفندان را برزمین کوبد و تیغ بر گلوی آنان بگذارد، آهسته بر زمین‌شان می‌گذاشت و می‌بوسیدشان و... حتی برخی نقل می‌کردند که قربانیان مظلوم، خود سر به پای او می‌نهند و با جان و دل سرنوشت محتوم را به «حاج‌حسین» می‌سپارند...والله‌اعلم.

● از کارهای ارزشمند این نیک‌مرد مهربان، تعزیه‌گردانی سرور شهیدان بود که البته خود «اشقیا» می‌پوشید و نقش «شمر» را با صدای رسا و لحن پرهیبت درشت چه ماهرانه می‌خواند. وقتی خنجر می‌کشید که مثلا سر از تن شبیه اولیایی «حسین» جدا کند، خود به گریه می‌افتاد و شیون سوگواران را به عرش اعلا می‌رسانید. ناگفته نماند که برخی – البته ستایشگرانه – او را «حاج‌آقا شمر ذی‌الجوشن» می‌نامیدند.

● و اما حفره سیاه زندگی «حاج‌حسین‌آقا» برادری بود به‌نام «مشدحسن» از قاریان سر قبر آقا که درخشندگی داداش بزرگ‌تر را برنمی‌تافت و مدعی بود که ارث پدر را بالا کشیده و او را به زندگی نیمه‌گدایی انداخته است. البته می‌گفتند «حسن» از جوانی اهل کاروبار نبود و تلکه و پخته‌خواری را بیشترمی‌پسندید.

● از پرونده‌های جنایی جانگداز دادگستری آن روزگاران کشته‌شدن «حاج‌آقاحسین قصاب» به‌دست برادرش «مشدحسن» بود، در روز عاشورای حسینی و به‌هنگام میانداری‌اش در نقش «شمربن ذی‌الجوشن».

قاتل فریاد کشیده بود که: «ای... مردم! این شمر واقعی است نه شبیه او» و به‌میان میدان آمده، چاقوی ضامن‌دار را در دل سالارمردان فرو کرده بود.

● مهر «حسین» را آیا از یاد برده‌ایم که با نفرت «شمر» زندگی می‌کنیم؟